

علت‌های تداوم مناقشه چین

دکتر حسین رفیع*

عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران

وحید ذوالفقاری

دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه مازندران

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۲/۲ - تاریخ تصویب ۱۳۹۰/۳/۱۰)

چکیده

نزدیک به سه قرن است که مناقشه چین با روسیه استمرار یافته است. چین‌ها از همان زمان که در نتیجه جنگ‌های استعماری، سرزمین‌شان به اشغال درآمد تا به امروز، سودای استقلال طلبی در سر دارند و برای رسیدن به این هدف، لحظه‌ای از مبارزه دست نکشیدند و حتی به اقدام‌های خشونت آمیز نیز متوسل شدند که البته از سوی روس‌ها بی پاسخ گذاشته نشد و سرکوب شد. اما عاملی که چین‌ها را در بین قوم‌های مختلف روسیه متمایز کرده است، تندرو بودن آنها و شدت ادعای استقلال داشتن آنها است. این پژوهش در پی پاسخ به دو سؤال اصلی است؛ نخست چرا دولت روسیه مایل به اعطای استقلال به چین‌ها در چند سال مبارزه آنان برای کسب استقلال نیست؟ و دیگری اینکه علت استقلال خواهی چین‌ها چیست؟ فرضیه‌های پژوهش این است که روسیه می‌خواهد از ظرفیت‌های چین برای مواضع تدافعی خودش در مقابله با تهدیدها و چالش‌های موجود در حیطه خلوت خود استفاده کند. و دیگر اینکه، سیاست‌های دولت مرکزی از دلایل اصلی استقلال خواهی چین‌ها است.

کلید واژه‌ها

استقلال طلبی، مناقشه قومی، چین، افراط‌گرایی، تندروی، روسیه، آزادی خواهی

* Email: hooshyar22@yahoo.com

مقدمه

مناقشه‌های قومی همیشه در حیات سیاسی، شکل‌گیری و فروپاشی دولت‌ها عاملی مؤثر بوده و به‌همین دلیل، از سوی صاحب نظران توجه خاصی به آن شده است. تسلط یک نژاد یا قوم بر دستگاه دولتی سرچشمه نارضایتی‌ها و رنجش‌های قومی بوده است. در عصر امپریالیسم به مفهوم مدرن نیز برخوردهای نژادی بر گروه‌های دیگر اهمیت قابل ملاحظه‌ای داشت. در این عصر، آگاهی نژادی و قومی افزایش پیدا کرد و در نتیجه مهاجرت‌های بزرگ استعماری و غیر استعماری، نژادهای گوناگون رودرروی یکدیگر قرار گرفتند. در واقع پیدایش اقلیت‌های ملی و قومی در درون کشورها حاصل پیدایش ملی‌گرایی نوین بوده است که هم موجب تقویت احساس همبستگی قومی اقلیت‌ها شده و هم احساس‌های ملی‌گرایی قوم حاکم را تقویت کرده است.

طبع همه اقلیت‌های ملی و قومی تمایل به جدا شدن از کشور اصلی ندارند. میزان وفاداری اقلیت‌ها به دولت مرکزی به دلایل مختلف متفاوت است. سیاست دولت مرکزی نسبت به اقلیت‌های ملی و قومی ممکن است در جهت حفظ هویت فرهنگی آنها و یا جذب و حل آنها در درون فرهنگ و قومیت مرکزی باشد. میزان توانایی سیاسی اقلیت‌های قومی بستگی به عوامل مختلف دارد. به طبع قوت و ضعف اقلیت‌های ملی نسبت به دولت مرکزی به عوامل بسیاری از جمله تعداد جمعیت، مساحت سرزمین، میزان توسعه اقتصادی، میزان اقلیت‌ها در ثروت ملی و غیره بستگی دارد. اما عاملی که موجب تداوم هویت جداگانه گروه‌های قومی می‌شود، تفاوت در سطح توسعه اقتصادی آنها است. با توجه به این عوامل نقش سیاسی اقلیت‌ها در سطح ملی بستگی به همبستگی، سازماندهی و رهبری درونی آنها، میزان انزوا یا تماس آنها با اکثریت و شکل برخورد قوم غالب دارد (بشیریه، ۱۳۸۵، صص ۲۸۲-۲۸۱).

درباره بسیج قومی، رهیافت کهن‌گرایان^۱ هویت و احساس‌های کهن در یک گروه را باعث بسیج قومی دانسته و بیان می‌کند که تفاوت‌های قومی، پایگاه بالقوه بسیج قومی است، اما نفس وجود تفاوت‌های قومی تضمین‌کننده بسیج قومی نیست. در این مورد نیز نظریه‌ها و دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد. از جمله این نظریه‌ها «نظریه استعمار داخلی^۲»، رهیافتی که

-
1. Classicists
 2. Internal Colonialism Theory

ابتدا هچتر آن را تدوین کرد. وی بر این نکته تأکید دارد که همبستگی قومی ممکن است در داخل یک جامعه ملی در حال ظهور، در نتیجه تشدید نابرابری‌های ناحیه‌ای میان یک مرکز فرهنگی متمایز و جمعیت اطراف آن تقویت شود. این رهیافت، همبستگی و بسیج قومی را در مناطقی قابل ظهور می‌داند که از نظر فرهنگی و اقتصادی بیش از سایر مناطق استعمار شده‌اند. یکی دیگر از این نظریه‌ها، «نظریه نخبه‌گرایی»^۱ است. نخبگان هنگام بسیج گروه‌های قومی علیه رقبا یا دولت مرکزی تلاش می‌کنند تا نمادهای چند گانه گروه را به شکل منسجم و واحد درآورند و استدلال می‌کنند که اعضای گروه نه تنها از یک جنبه، بلکه از جنبه‌های مختلف با دیگر گروه‌ها متفاوت هستند و همه عناصر فرهنگی گروه، تقویت کننده این بحث است. از دیگر عوامل مؤثر، «بین‌المللی شدن قومیت و کشمکش قومی» است و بر نقش نیروهای خارجی در تحریک ایجاد کشمکش قومی و سهم آنها در خلق ملی‌گرایی و هویت قومی و تأثیر عمده این مداخله در ظهور حرکت‌های تجزیه طلبانه و گسترش اندیشه ملی‌گرایی قومی تأکید دارد (پاکتچی و براری، ۱۳۸۸، صص ۲۸-۲۷).

سرانجام اینکه بحث‌های سنتی درباره هویت قومی را می‌توان در قالب طیفی از دیدگاه‌ها قرار داد که از دیرینه‌گرایی^۲ گرفته تا ابزارگرایی^۳ را شامل می‌شود. مطابق با دیدگاه دیرینه‌گرایی، هویت قومی در مقتضیات ضروری وجود اجتماعی، خون، گفتار و سنت ریشه دارد که با جبریت وصف ناپذیری در این هویت‌ها همراه است. اما مطابق دیدگاه ابزارگرایانه، هویت قومی چیزی نیست جز یک ماسک که به صورت راهبردی برای تعقیب منافع گروهی به کار گرفته می‌شود و آن منافع نیز بیشتر ویژگی اقتصادی دارند. دیدگاه دیرینه‌گرایانه را نخستین بار «شیلز» (۱۹۵۷) طرح کرد و سپس «گیرتز» در اوایل دهه ۱۹۶۰ آن را توسعه داد. اما رویکرد دیرینه‌گرایی به‌ویژه از آن جهت نقد شده که با تأکید کلی خود روی مفاهیم ثابت درباره قومیت و نظریه پردازی درباره ماهیت ذاتی گروه قومی، قادر نیست مسئله تغییر را تبیین کند و با تأکید فراوان خود روی پدیده نمادین در مقابل عوامل مادی در شکل‌گیری قومیت، عوامل مادی را نادیده می‌گیرد. این در حالی است که در مقابل، رویکرد ابزارگرایانه، بر نقش منافع

-
1. Elitism theory
 2. Primordialism
 3. Instrumentalism

مادی تأکید می‌کند (نوروال، ۱۳۸۸، صص ۹۴-۹۳). چچنی‌ها نخست در کوهستان‌ها زندگی می‌کردند، اما از پایان قرن شانزدهم به بعد از کوه‌ها پائین آمدند و در دشت‌ها استقرار یافتند (آکینز، ۱۳۶۶، صص ۲۱۴-۲۱۳). قوم‌ها و نژادهایی که از ویژگی‌های منحصر به فردی مانند جمعیت نسبی قابل توجه، سرزمین و جغرافیای مناسب، فرهنگ و دین مشخص و قابلیت‌های اقتصادی کافی بهره‌مند بودند، بیشتر سودای جدایی و استقلال از حکومت مرکزی را در سر می‌پرورانده‌اند. این آرزوها و خواسته‌ها در صورت تحقق شرایط مناسب، گاه به اقدام‌های عملی از نوع جنبش‌های جدایی طلبانه نیز منجر شده‌اند. چگونگی و میزان برخورداری قوم‌ها از این ویژگی‌ها در شکل، زمان و پایداری اقدام استقلال طلبانه آنها نقش اساسی ایفا می‌کند.

در اوایل دهه ۱۷۷۰، چچن‌ها با نیروهای روس درگیر شدند. اما در فوریه سال ۱۷۷۰ شکست خوردند (Jaimoukha, 2005, pp. 38-39). پس از آن، امام «منصور اشرمه» اولین شیخ طریقت نقشبندیه بود که برضد روس‌ها دستور جهاد داد. نهضت وی در سال ۱۷۸۵ آغاز شد و در مناطق چچن و شمال داغستان گسترش یافت، اما نیروهای روس در سال ۱۷۹۱، وی را دستگیر کردند. «غازی محمد» در اواسط سال ۱۸۲۹، بر ضد روس‌ها دستور جهاد کرد و داغستانی‌ها و چچن‌ها وی را همراهی کردند. «شیخ شامل»، امام نقشبندی‌ها در سال ۱۸۳۴ با همراهی اقوام داغستانی و چچن‌ها بر ضد روس‌ها قیام کرد و تا سال ۱۸۵۹ با آنها جنگید، اما سرانجام تسلیم روس‌ها شد. در سال ۱۸۷۷، در داغستان و چچن دوبار شورش شد، اما سال بعد سرکوب شد و رهبر شورشیان «علی بیگ حاجی» اعدام شد (منفرد و بیات، ۱۳۷۴، صص ۲۸-۲۱).

در ۱۵ ژانویه ۱۹۳۴، چچن و اینگوش یک منطقه خودمختار شدند و در ۵ دسامبر سال ۱۹۳۶ به جمهوری خودمختار چچن - اینگوش ارتقا یافتند (Jaimoukha, 2005, p.55). در سال ۱۹۲۹، تلاش دولت شوروی برای جمع‌کردن مالکیت وسایل تولید کشاورزی، به شورش در چچن انجامید و در اواسط دسامبر سال ۱۹۲۹، ارتش سرخ در مرزهای چچن مستقر و در اواخر همان ماه، بر ضد شورشیان وارد عمل شدند. اما در نهایت، استالین و کمیته مرکزی حزب کمونیست، تأسیس کولخوزها را در مناطق قومی چون چچن و اینگوش که آمادگی لازم را نداشتند، ممنوع کردند. در عملیات سراسری پاکسازی عناصر ضد شوروی، در اوت ۱۹۳۶ بیش از ۱۴ هزار نفر بازداشت و به اعدام یا اقامت در اردوگاه‌های زندانی‌های سیاسی محکوم

شدند (Avtorkhanov, 1992, pp. 157-175). در سال ۱۹۴۱ هنگامی که ارتش آلمان به مرزهای قفقاز شمالی رسید، آلمانی‌ها ارتش آزادی بخش روسیه را تشکیل دادند و از چین‌های حامی آلمان نیز در این ارتش استفاده کردند. همین امر بهانه‌ای شد تا در ۲۲ فوریه ۱۹۴۴ دولت شوروی تصمیم بگیرد تا چین‌ها و اینگوش‌ها را به آسیای مرکزی و سیبری تبعید کند (Jaimoukha, 2005, pp. 56-58). در نتیجه، چندصد هزار چینی به تبعیدگاه فرستاده شدند. ۹ ژانویه ۱۹۵۷، به چین‌ها اجازه بازگشت به سرزمین‌شان داده شد (Bennigsen & Broxup, 1985, pp. 31-32) و آنان بار دیگر جمهوری سوسیالیستی خودمختار چین- اینگوش را تأسیس کردند.

در ۲۷ اکتبر ۱۹۹۱، «جوهر دودایف» به رئیس جمهوری انتخاب شد. جمهوری چین به ریاست دودایف، اگر چه از نظر جامعه بین‌المللی به رسمیت شناخته نشد، به پافشاری بر استقلال خود ادامه داد. در دسامبر ۱۹۹۳ این جمهوری از شرکت در انتخابات عمومی روسیه سر باز زد و قانون اساسی فدرال را رد کرد. حمایت روسیه از مخالفان داخلی دودایف و مخالفت مسکو با استقلال چین، تنش میان دوطرف را افزایش داد، به گونه‌ای که ارتش روسیه در ۱۱ دسامبر سال ۱۹۹۴ به قصد تصرف گروزی از سه طرف وارد چین شد، که با مقاومت شدید چین‌ها روبه رو شد. پس از درگیری‌های شدید، روس‌ها وارد شهر شدند، اما جنگ در دیگر مناطق چین، به‌ویژه در جنوب، ادامه یافت. با کشته شدن دودایف در حمله موشکی روسیه در آوریل ۱۹۹۶، جانشین وی، «یانداربایف»، در اواخر مه ۱۹۹۶ موافقت‌نامه صلح با دولت روسیه را امضا کرد.

در اوت نیروهای چینی گروزی را پس گرفتند. پس از این پیروزی در ۳۱ اوت ۱۹۹۶ در خاساویورت داغستان، دوطرف موافقت‌نامه آتش بس را امضا کردند. آتش بس از ماه سپتامبر به اجرا در آمد و بنا شد تعیین سرنوشت استقلال چین تا ۳۱ دسامبر ۲۰۰۱ به عقب بیفتد. در موافقت‌نامه دیگری، بنا شد نیروهای روسیه تا ژانویه سال ۱۹۹۷ خاک چین را ترک کنند. جنگ‌های سال ۱۹۹۴-۱۹۹۶ چین و روسیه، دست‌کم ۶۰ هزار کشته برجای گذاشت (Trenin & Others, 2004, p. 28). در اول ژانویه ۱۹۹۷ در انتخابات ریاست جمهوری چین «اسلان مسخدوف» از فرماندهان نیروهای چینی، به پیروزی دست یافت. در ۱۲ مه ۱۹۹۸ بین روسیه و چین پیمان صلح امضا شد، اما حمله نیروهای باسایف در اوت ۱۹۹۹ به جمهوری خودمختار

داغستان در روسیه، موجب شد ارتش روسیه در اکتبر ۱۹۹۹ وارد خاک چچن شود (Trenin & Others, 2004, pp. 30-35). و در اوایل سال ۲۰۰۰ گروزی را تصرف کند. با این حال جنگ میان استقلال طلبان چچنی و ارتش روسیه ادامه یافت و حتی با کشته شدن اسلان مسخدوف، رهبر جدایی خواهان چچن در مارس ۲۰۰۵، جنگ پراکنده میان چچن‌ها و ارتش روسیه همچنان ادامه دارد.

تحولات روسیه و نسبت آن با جمهوری چچن

یکی از مشکلاتی که اکثر کشورهای با قومیت‌های مختلف مثل روسیه با آن مواجهه هستند، تعارض میان خرده فرهنگ‌های قومی، زبانی، مذهبی و فرهنگ قوم مسلط است. چنین تعارضی امکان ایجاد یک فرهنگ ملی را که همه قوم‌ها زیر چتر هنجارها، ارزش‌ها و باورهای مشترک آن متحد شوند، مشکل می‌کند. این مشکل که در ادبیات توسعه سیاسی «بحران هویت» خوانده می‌شود، یکی از بحران‌های پنج‌گانه‌ای است که به نظر لوسین پای نظام‌های سیاسی برای رسیدن به توسعه باید از آن عبور کنند. عبور از چنین بحرانی، شرط اصلی ملت سازی است که در کنار دولت سازی دو رکن اصلی ایجاد دولت - ملت‌های مدرن هستند.

روسیه سه مرحله مشخص تاریخی به‌خود دیده است: مرحله نخست از زمان شکل‌گیری روسیه به‌عنوان یک کشور یکپارچه در دوران «ایوان مخوف» آغاز می‌شود و تا سال ۱۹۱۷ ادامه می‌یابد. پیش از این دوران، روسیه به صورت مجموعه‌ای از امیرنشین‌های مستقل بود که هم‌زمان با اولین پادشاهان صفوی در ایران، ایوان مخوف امیرنشین‌ها را در قالب یک روسیه متحد سامان دهی کرد. ساختار پادشاهی و تزاری روسیه تا ۱۹۱۷ و انقلاب اکتبر ادامه داشت. پس از آن و در مرحله دوم، اتحاد شوروی از مجموعه روسیه و تعدادی از کشورهای همسایه‌اش، زیر چتر کمونیسم شکل گرفت.

این ساختار ۷۳ سال تا فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۰ میلادی استمرار یافت. پس از آن دوران سوم روسیه مدرن بدون کشورهای پیوسته شده به آن آغاز شد. از فروپاشی شوروی، ۱۵ کشور به‌وجود آمد که به غیر از ۳ کشور حوزه بالتیک، ۱۲ کشور آن در مجموعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع جای گرفتند (ولایتی، ۱۳۸۶، صص ۳-۴). از زمان لنین که سیاست تزارها

در خصوص ملیت‌ها به شدت مورد حمله قرار گرفت، با گشوده شدن در زندان ملیت‌ها، لنین نظام جدیدی برپا کرد. نگرانی همیشگی حفظ قدرت و تأمین امنیت، در دوران جدید نیز آثار خود را آشکار کرد. اتحاد شوروی ویژگی چند ملیتی روسیه تزاری را به ارث برد. بلشویک‌ها تلاش کردند مسائل ملی را در چارچوب یک نگاه جامع در جهت برابری همه ملت‌ها حل و فصل کنند (Barbara & Brian, 1982, pp. 108-9).

لنین سیاست بومی کردن غیر روسی را در سال ۱۹۲۳ آغاز کرد. به شکلی کلی لنین در جهت کثرت‌گرایی فرهنگی گام برداشت. از دید او همکاری غیر روس‌ها در بنای ملی‌گرایی، تنها از راه سرکوب ملی‌گرایی روس قابل تحقق بود. اما لنین در راه تمامیت‌گرایی کامل با موانعی روبه‌رو بود. مهمترین مانع این بود که هنوز دولت بلشویک کاملاً مستقر نشده بود و قدرت‌های رقیب به صورت کامل در هم کوفته نشده بودند (مشیرزاده، ۱۳۸۹، ص ۲۵۶). اما استالین تمامیت‌گرایی شوروی را به سرانجام رساند. در سال‌های منتهی به سال ۱۹۲۹، تحقق توسعه را نیز به برنامه محوری دولت شوروی تبدیل کرد (گرا، ۱۳۷۷، ص ۱۹).

اما خروشچف با طرح آیین همزیستی مسالمت‌آمیز با زماندگان و کودکان تبعیدی‌ها را که در دوران استالین تبعید شده بودند، در سال ۱۹۵۷ آزاد کرد و زمین‌های‌شان را به آنها برگرداند. در دوران خروشچف ترکیب دائمی ملیت‌ها دنبال شد. سیاست همسان‌سازی فرهنگی به شدت پیگیری می‌شد. برژنف با تجربه‌ای که از پیشینیان خود به همراه داشت، سیاست‌های گسترده‌ای را در قالب سیاست ترکیبی به اجرا در آورد. او سیاست خروشچف مبنی بر دستیابی سریع به رشد اقتصادی را کنار گذاشت و بر تضمین ثبات اجتماعی تأکید بیشتری کرد (کولائی و دیگران، ۱۳۸۹، ص ۲۱۱). امپراتوری روسیه شوروی به طور بر مبنای غیرواقعی‌ای مانند وحدت طبقه کارگر، سوسیالیسم به عنوان مرحله‌ای پیشرفته از تاریخ و در یک کلام ایدئولوژی مارکسیسم تکیه زده بود که علت اصلی سقوط و فروپاشی آن هم بود.

گورباچف که خود رئیس نظام امنیتی شوروی بود و واقعیت‌های ملموس و عریان را در اختیار داشت، متوجه ناکارکردی نظام شوروی شد. اصلاحات او نقطه شروع یک دگرگونی ژرف بود که نتیجه آن جدا کردن روسیه از کشورها و ملیت‌هایی بود که هنوز با وجود گذشت ۷۰ سال کار بی‌وقفه برای مستحیل ساختن آنها در قالب یک ملت، هویت‌های خود را حفظ کرده بودند (نقیب زاده، ۱۳۸۶، ص ۴).

چچن را باید یک مورد استثنائی در میان ۸۹ واحد فدراسیون به حساب آورد: نخست این که اولین جمهوری است که به صورت رسمی استقلال خود را از فدراسیون شوروی اعلام کرد و برای استقلال خود به جنگ مسلحانه با مسکو پرداخت. دوم اینکه تنها جمهوری است که تا کنون پیمان فدرال (که در مارس ۱۹۹۲ بین مرکز و واحدهای فدراسیون منعقد شد و در آن حدود اختیارات هر یک تعیین شد) را نه امضا کرد و نه هیچگونه پیمان دو جانبه‌ای با مرکز منعقد کرده است. در واقع چچن تنها جمهوری است که سران آن بر خلاف سران دیگر جمهوری‌ها و مناطق، با مرکز مصالحه نکرده و استقلال سیاسی خود را فدای خود مختاری اقتصادی بیشتر نکرده اند (پاکتچی و براری، ۱۳۸۸-۱۳۸۷، صص ۲۵-۲۴).

فدراسیون روسیه پس از فروپاشی شوروی با دو نگرانی اساسی نسبت به خود و جایگاهش در جهان مواجه بوده است: تقابل میان غرب‌گرایان و اسلاوگرایان که ریشه در دوران اصلاحات غرب‌گرایانه پتر کبیر داشت، در دوران جدید، به مواجهه آتلانتیک‌گرایان و اوراسیاگرایان تبدیل شد (Adomit, 1995). در برداشت اول، روسیه‌ای دموکراتیک، بازاری با ویژگی‌های چند قومی، کثرت‌گرا و غیر دینی با گرایش‌های جهانی مطرح بوده، که سیاست خارجی فعال و سازنده‌ای را با غرب دنبال می‌کند. چهره‌های برجسته در دولت یلتسین هوادار این نگرش بودند (Herrmann, 1994, p. 457).

یلتسین برای اداره و مدیریت مناقشات، آگاهانه اوضاع سیاسی را به‌شکلی شدید می‌کرد که می‌شد آن را بحرانی نامید (راسخ، ۱۳۷۴، صص ۶۶-۶۴). در واقع با شکل‌گیری دولت روسی در قلمرو وسیع اوراسیا، سیاست‌های یکسان‌گردانی نیز به‌تدریج در چارچوب برنامه‌های طراحی و اجرا شده از سوی این دولت، محوریت یافت. به‌همین دلیل، در تابستان ۱۹۹۳ یلتسین خود را آماده استفاده از مشت آهنین در قبال چچن کرد. اینکه چرا وی این سیاست و راهبرد را در پیش گرفت، باید گفت که تا سپتامبر ۱۹۹۳ توازن قدرت میان مرکز و پیرامون، به‌شدت به نفع پیرامون بود.

جمهوری‌ها و مناطق با استفاده از جنگ قدرت در مرکز، به اقدام‌های یک‌جانبه زیادی در جهت افزایش اختیارات خود و استقلال بیشتر از مرکز دست زدند. همه این اقدام‌ها ناشی از ضعف مرکز نبود، بلکه بخش زیادی از آن در پی عدم تثبیت ساختار حقوقی فدراسیون، نبود شفافیت اختیارات مرکز و پیرامون و به‌ویژه نامتقارن بودن ساختار فدراسیون ایجاد شده بود،

که به جمهوری‌ها حقوق و اختیارات بیشتری نسبت به دیگر مناطق می‌داد. بنابراین یلتسین در اوت ۱۹۹۳ به رهبران جمهوری‌ها و مناطق هشدار داد که اجازه جدایی هیچ بخشی از فدراسیون را نخواهد داد. توازن قدرت به نفع مرکز تغییر کرد و رژه حاکمیت‌ها به صورت موقت پایان یافت. اما موضوعی که اهمیت آن در روابط مرکز و پیرامون کمتر از جنگ چچن نبود، اقدام مرکز به بستن پیمان‌های دو جانبه با جمهوری‌ها بود. در بیان علت بستن پیمان‌های دو جانبه مرکز و پیرامون باید گفت که از طرف مرکز بیم آن می‌رفت که ایده استقلال طلبی از راه نظامی به دیگر جمهوری‌ها سرایت کند. بنابراین یلتسین مایل بود با اطمینان از دیگر جمهوری‌ها و به دست آوردن رضایت آنها با آسودگی با مسئله چچن برخورد کند. (Mcfaul, 1995, pp. 140-145).

در سال ۱۹۹۴ جوهر دودایف، ژنرال نظامی پیشین شوروی و رهبر چچن‌ها استقلال چچن را اعلام کرد. به دنبال آن، نخستین دوره جنگ چچن - روسیه آغاز شد. ۱۱ دسامبر همان سال، روس‌ها هجومی خون‌بار را به گروزنی آغاز کردند. این نبرد ۲۰ ماه ادامه داشت و به بروز فاجعه انسانی در جمهوری چچن انجامید. در سال ۱۹۹۶ آتش بس از سوی یلتسین اعلام و پیمان صلح میان چچن‌ها و مسکو امضا شد که اعلام غیر رسمی استقلال چچن با عنوان جمهوری چچن پیامد آن بود. اما آخرین مرحله از حیات روسیه جدید، با رهبری ولادیمیر پوتین آغاز شد. در دوره پوتین، رویکرد احیای قدرت بزرگ با تغییرات قابل ملاحظه‌ای همراه بود. او از ابتدای به دست گرفتن قدرت، دستیابی به جایگاهی بایسته در فرایند رقابت‌های جهانی و بازیابی جایگاه قدرت بزرگ روسیه را هدف دولت خود اعلام کرد و برای عملیاتی کردن این هدف، با انتخاب رویکردی عمل‌گرایانه، تلاش کرد به واقعیت‌ها و عینیت‌های شرایط متحول‌کننده داخلی، منطقه‌ای و جهانی توجه زیادی کند (نوری، ۱۳۸۶، صص ۹-۵۸).

ولادیمیر پوتین، نخست وزیر بوریس یلتسین بود و سودای رئیس جمهور شدن در روسیه را در سر می‌پروراند. او با یلتسین در این زمینه معامله کرده بود و در مقابل تضمین کتبی که به یلتسین داد که در صورت رئیس جمهور شدن با فساد مالی او و خانواده او کاری نخواهد داشت، یلتسین را به استعفای زود هنگام تشویق کرد و به دنبال آن، او زمینه کفالت ریاست جمهوری پوتین را فراهم آورد. پوتین در دوره کفالت خود در کرملین زمینه ریاست جمهور شدنش را فراهم کرد و رؤیای خود را پس از چند سال به واقعیت تبدیل کرد. او برای مطرح کردن بیشتر

خود در افکار عمومی روسیه، دستور حمله نظامی به چین را صادر کرد. او در حالی که با توپ و تانک به رویارویی غیر نظامیان رفت با کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل در روسیه دیدار کرد و با زیرکی وعده اقدام‌های بشر دوستانه داد (کولایی و دیگران، ۱۳۸۹، صص ۲۲۰-۱۹۶).

حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آمریکا و اولویت پیدا کردن مبارزه با تروریسم، فرصت مناسبی برای پوتین خلق کرد. حضور برخی از رزمندگان عرب در صفوف نیروهای جدایی طلب در چین و همچنین حضور نیروهای چینی در افغانستان در دوران طالبان و همکاری با گروه القاعده، موجب شد تا افکار عمومی کشورهای غربی علیه چینی‌ها برانگیخته شود. پوتین آمریکا را در حمله به افغانستان به صورت نسبی همراهی کرد و یکی از هدف‌هایش از این همراهی، بسیج کشورهای غربی با هدف تروریست دانستن جدایی طلبان چینی بود. ولی پوتین نتوانسته است به هدف‌های خود مبنی بر این که نیروهای جدایی طلب چین نزد افکار عمومی و دولت‌های کشورهای خارجی تروریسم قلمداد کند برسد.

این حادثه (۱۱ سپتامبر) را می‌توان فرصتی در جهت پیشبرد اهداف پوتین در چین دانست. این حادثه از دو بعد متفاوت بر روند تحولات در چین تأثیرگذار بود: نخست اینکه این رویداد موجب شد که روسیه برای نخستین بار نقش پیشرو و رهبری کننده آمریکا را در یک اقدام بین‌المللی (نبرد علیه طالبان) تأیید کند و با نشان دادن چراغ سبز به کشورهای آسیای مرکزی، امکان حضور نیروهای آمریکایی را در این منطقه فراهم کند. دوم اینکه حادثه ۱۱ سپتامبر با توجه به تأثیری که بر افکار عمومی بین‌المللی در جهت مخالفت با تروریسم و رفتار تندرو به جا گذاشت و با توجه به این که مبارزان چینی ارتباط نزدیک و کاملاً مشهودی با نیروهای طالبان در افغانستان داشتند، فشار هنجارهای بین‌المللی بر روسیه در زمینه مقابله با این نیروها را تا حد زیادی کاهش داد.

در واقع روسیه با پیوستن گرجستان به ناتو، طبیعی است که از داشتن متحد در حیات خلوت خود محروم مانده و چشم امید به چین بسته است که به عنوان بخش کوچکی از فدراسیون روسیه از طرف جنوب با مرزهای گرجستان نزدیکی جغرافیایی دارد. هم اینک روسیه با جلوگیری از استقلال چین، در پی تعقیب رفتاری است که بخواهد از ظرفیت‌های این جمهوری برای مواضع تدافعی خود در مقابله با تهدید ناتو در حیات خلوت خود استفاده کند؛ زیرا روسیه می‌داند در صورت اعطای استقلال به چین، این جمهوری همان رفتاری را

انجام می‌دهد که گرجستان قبل از آن در منطقه قفقاز انجام داد. به این معنی که به محض اعطای استقلال به جمهوری چین از طرف روسیه، چین نیز همانند گرجستان به دامن ناتو و غرب می‌گراید و روسیه را در حیات خلوت خود تنها می‌گذارد. در این زمینه، علت عدم اعطای استقلال برخی جمهوری‌های وابسته به روسیه را باید در راستای سیاست روسیه در جلوگیری از پیوستن این جمهوری‌ها به ناتو و غرب ارزیابی کرد. راه حل پوتین در حقیقت، نفی هرگونه حاکمیت مستقل قومیت‌ها بود. پوتین از این که قومیت‌ها و مردم را در بیان دمکراتیک آزاد بگذارد، سرباز می‌زد (روچ، ۲۰۰۳، ص ۱). در دوره پوتین، مسکو در قبال چین، راهبرد سه‌گانه‌ای را بکار گرفت:

۱- بستن مرزهای چین و اشغال بخش‌هایی از این سرزمین با هدف مهار و منزوی کردن چریک‌های چین،

۲-انهدام پایگاه‌های شورشیان و تأسیسات اصلی چین از راه حملات هوایی،

۳- ایجاد یک ساختار قدرت جایگزین برای به چالش طلبیدن مشروعیت دولت کنونی چین. مسکو نخستین بخش از این راهبرد را اندکی بعد از شکست و عقب نشینی نیروهای نظامی چین از داغستان به اجرا درآورد. دولت روسیه به‌عنوان مبارزه با تروریسم، شهر گروزنی و مناطق مختلف چین را به‌عنوان پایگاه‌های تروریست‌ها به محاصره درآورد. با آغاز نیمه دوم ریاست جمهوری پوتین در روسیه، سیاست خاورمیانه‌ای این کشور پذیرای تحرک و پویایی بسیار بالایی بوده است. در ارتباط با علت یا عوامل پویایی سیاست خارجی روسیه نسبت به منطقه خاورمیانه، نگرش‌ها و تحلیل‌های متفاوتی وجود دارد. روسیه در واقع ۵ هدف مهم را در سیاست خارجی خاورمیانه‌ای خود دنبال می‌کند:

۱- آمریکا در حال شکست و از دست دادن موقعیت خود در خاورمیانه است. این فرصت مناسبی است تا روسیه به هر میزان که می‌تواند، جایگزین آمریکا شود،

۲- خاورمیانه بازار مناسبی برای تسلیحات و دیگر تولیدات روسی، از جمله نیروگاه‌های هسته‌ای محسوب می‌شود،

۳- رابطه روسیه با کشورهای عربی - اسلامی، موجب کاهش نزاع‌های مسلمانان روسیه با حکومت این کشور می‌شود.

۴- با توجه به منابع انرژی خاورمیانه، نفوذ روسیه در این منطقه موجب می‌شود سیاست‌های انرژی روسیه مکمل سیاست‌های انرژی کشورهای دارای نفت خاورمیانه شود که در این راستا روسیه می‌تواند بدون عضویت در اوپک، از برتری‌های تنظیم بازار اوپک نیز استفاده کند، ۵ - افزایش نفوذ روسیه در خاورمیانه می‌تواند جایگزین کاهش نفوذ روسیه در دیگر مناطق از جمله کشورهای سابق و هم پیمان با شوروی در اروپای شرقی شود.

در سال ۱۹۹۹ دولت چین از سوی رژیم طالبان در افغانستان به رسمیت شناخته شد. در این سال در حالی که پیروزی مبارزان چینی در گفت و گوهای صلح قطعی شده بود، یک رشته بمب گذاری در چندین مجتمع مسکونی در روسیه، بیش از ۳۰۰ کشته به‌جای گذاشت که به چینی‌ها نسبت داده شد. در حمله نیروهای امنیتی به این مکان، ۳۳ تن از مبارزان و ۱۳۰ تن از مردم عادی جان خود را از دست دادند. پوتین به‌عنوان یک عضو کا. گ. ب. می‌دانست چگونه باید بهانه‌ای برای حمله به چین بدست آورد. نیروهای دولتی روسیه نزدیک بود که از چریک‌های چین شکست بخورند و چینی‌ها در جریان گفت و گوهای دو جانبه، خود مختاری چین را پذیرفته بودند که انفجارهای شهری به‌ویژه در مسکو آغاز شد و همه گفت و گوهای صلح بی‌نتیجه ماند (Margolis, 2010).

با این اتفاق، هلال بی‌ثباتی آشکاری پدید آمد که از قفقاز تا سین کیانگ چین امتداد داشت. با تحولاتی که در پیرامون روسیه، «خارج نزدیک» رخ داد، و رشد افراط‌گرایی در داخل روسیه، با پیروزی ولادیمیر ژیرینفسکی رهبری روسیه، ضرورت تحول در سیاست خارجی این کشور را پذیرا شد (کولایی، ۱۳۸۳، صص ۸-۹۷). روسیه در راهبرد خارجی خود، مناقشه چین را فقط یک مسئله داخلی قلمداد می‌کند و دخالت در مناقشه چین را دخالت در امور داخلی خود می‌داند. و از تلاش‌های میانجی‌گرانه طرف سوم استقبال نمی‌کند. در مقابل چینی‌ها تلاش کردند که بحران چین را بعد فراملی دهند و با استمرار بحران و گسترش دامنه آن به قفقاز، بعد منطقه‌ای پیدا کرده و سپس به آن بعد بین‌المللی داده شود. مجموعه غرب همواره به‌دنبال تضعیف روسیه و از هم گسستن اساس آن بوده است. موقعیت به‌وجود آمده در چین شاید می‌توانست آرزوی سنتی آنان را، که همانا مرحله دوم فروپاشی باشد، تحقق بخشد. ایالات متحده و نیز اروپا و برخی از کشورهای منطقه، البته با اندکی تفاوت در شیوه و هدف، بحران چین را بستر مناسبی برای پیگیری منافع راهبردی خود می‌دانند. برخی از کشورهای اسلامی

نیز تحت تأثیر عوامل مرکبی چون فشار افکار عمومی، منافع ملی و رقابت، به پشتیبانی پنهان از استقلال طلبی چین‌ها پرداخته اند.

دولت آمریکا معتقد است که بحران چین می‌تواند زمینه مناسبی برای پیگیری منافع راهبردی این کشور با هدف پیوند منطقه قفقاز با علاقه‌های سیاسی، اقتصادی، و نظامی فراهم کند. هدف نهایی آمریکا و برخی از متحدان منطقه‌ای این کشور، بیرون راندن روسیه از منطقه راهبردی قفقاز، کوتاه کردن دست این کشور از بنادر دریای سیاه و خزر و کنترل منابع انرژی حوزه خزر و مسیرهای انتقال آن است. بنابراین آمریکا تلاش می‌کند تا با حمایت از جریان‌های استقلال طلب در منطقه، نوارهایی از دولت‌های کوچک در اطراف مرزهای روسیه ایجاد کند و زمینه تضعیف و احتمالاً تجزیه دوباره این کشور را در دراز مدت فراهم کند.

تلاش‌های مسکو در قالب سازمان‌هایی چون سازمان همکاری شانگهای، جامعه اقتصادی اوراسیا، فضای اقتصادی واحد، با هدف همگرایی بیشتر کشورهای منطقه، به‌عنوان اقدام‌هایی برجسته در همین جهت قابل ارزیابی است. از نظر روسیه، آنچه که بیش از همه امنیت ملی این کشور را به خطر می‌اندازد، تهدیدهایی از ناحیه جنوب این کشور است. به‌ویژه در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز که در آنها افراط‌گرایی مذهبی شیوع دارد. بر همین اساس تمایل روسیه به تشکیل سازمان همکاری شانگهای، نتیجه طبیعی گفت و گوهای این کشور با چین در مورد مسائل مرزی و تدابیر اعتماد سازی در حوزه نظامی و گسترش مشارکت راهبردی بین این دو کشور بود (واعظی، ۱۳۸۵، صص ۲۵-۱۵).

چین و روسیه از زمان جنگ بالکان به این سو که با مداخله نظامی پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) همراه شد و پکن و مسکو به‌شدت با این مداخله مخالف بودند، بیشتر به هم نزدیک شدند. و از آن پس، هر دو کشور علیه آنچه که آن را خطر هژمونی آمریکایی قلمداد می‌کنند، با یکدیگر متحد شدند. این دو کشور بعد از حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، از ناحیه حضور نظامی آمریکا در منطقه آسیای مرکزی به‌شدت احساس نگرانی می‌کردند. دراصل چین و روسیه به‌شدت مخالف انتقاد کشورهای خارجی از شکل عملکرد خود در قبال چین و تایوان هستند. و فعالان جدایی طلب در این مناطق را غیرقانونی می‌دانند. (Simes, 2007, pp. 36-51).

پس از رخداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا، مسکو از فرصت استفاده کرد و جنگ علیه استقلال طلبان چین را به بخشی از مبارزه علیه تروریسم تبدیل کرد و به نابودی و کشتار مسلمانان چین پرداخت. با توجه به همراهی دولت پوتین در حمله به افغانستان و نبرد علیه طالبان و القاعده، سیاست‌های دولت آمریکا نسبت به گروه جدایی طلب چینی، به سمت سیاست‌های روسی متمایل شد. در اکتبر ۲۰۰۳ «احمد قدیراف» به ریاست جمهوری چین برگزیده شد. قدیراف که از تندروهای چینی بود، از در مصالحه با کرملین درآمد. او تا امروز رئیس جمهور دست نشانده کرملین در چین است و همراه با همراهان خود، مبارزان چینی را کشته، ترور کرده و یا پس از ربودن از محل زندگی خود یا دستگیری، تحویل دستگاه امنیتی - اطلاعاتی روسیه داده است. نتیجه حضور قدیراف‌ها در چین و برنامه‌های مشترک آنها و دولت روسیه، محدود شدن فعالیت تندروهای اسلام‌گرا در درون سرزمین چین بود. بدین ترتیب، این فعالیت‌ها بیش از پیش به بیرون از چین سرایت کردند.

تهدیدهای منطقه‌ای روسیه

مشکلات اقتصادی، خیزش‌های اسلامی، جدایی طلبی و فعالیت‌های تروریستی به‌عنوان منابع جدی تهدیدهای داخلی، تمامیت ارضی، ثبات و امنیت کشورهای آسیای مرکزی و روسیه را در سال‌های پس از فروپاشی اتحاد شوروی به‌صورت جدی دچار چالش کرده است. مبارزات تاریخی استقلال خواهانه مسلمانان قفقاز شمالی، از قیام شیخ شامل تا عصر حاضر، موجب شده تا کشورهای آسیای مرکزی و البته روس‌ها همواره نگران خدشه دار شدن ثبات و امنیت داخلی خود باشند (انوری و رحمانی موحد، ۱۳۸۷، ص ۷۸). اما در خصوص تهدیدهای اصلی که امنیت و ثبات روسیه را تحت فشار قرار می‌دهد، می‌توان این موارد را برشمرد:

۱- تندروی مذهبی: دوران حاکمیت طالبان در افغانستان با توجه به قرائت این فرقه از اسلام و عملکرد آنها بر اساس چنین برداشتی، بی‌ثباتی و نا امنی برای مناطق هم‌جوار به ارمغان آورد. افزون بر آن فعالیت‌های مبلغان مذهبی وهابی و سلفی در منطقه، بیشتر باعث تفکر و اندیشه اجتماع‌گریز و ضد امور بین‌الملل شده است (Central Asian, 2001).

۲- تروریسم: به دنبال حادثه ۱۱ سپتامبر و حمله آمریکا به افغانستان و نیز نگرانی از گسترش نفوذ عناصر القاعده و طالبان در آسیای مرکزی، بحث مبارزه با تروریسم هم از سوی غرب و هم دولت‌های منطقه آسیای مرکزی مورد توجه جدی قرار گرفت،

۳- جدائی طلبی: روسیه بیشترین نگرانی را در این خصوص دارد. روس‌ها از جانب چچنی‌ها، داغستانی‌ها و تاتارها نیز دغدغه دارند،

۴- تولید و حمل و نقل مواد مخدر: افغانستان از سال‌های دور به جهت روبه رو شدن با مشکلات سیاسی و اقتصادی، مرکز تولید مواد مخدر بوده و در کمال تعجب، این وضعیت پس از تسلط نیروهای ائتلاف در این کشور، چهار برابر رشد داشته است،

۵- فقر و تهدیدهای مستقیم و غیرمستقیم ناشی از آن: از نظر نظری، وجود فقر و نابرابری‌های اقتصادی، همواره یکی از زمینه‌های نفوذ و تحریک گروه‌های آشوب‌گر و تندرو در نظر گرفته شده است. بر این اساس، یکی از دلایل رواج تفکرهای تندرو در منطقه آسیای مرکزی، سوء استفاده گروه‌های تندرو مذهبی از چنین پدیده‌ای برای جذب مردم است.

در واقع، روس‌ها با از دست دادن چچن، بخشی از خاک خود را از دست می‌دهند و از دست رفتن چچن افزون بر آن، خطر پدیدار شدن بازی دومینو را در پی دارد؛ زیرا اگر این اولین جمهوری سرسخت و ناسازگار با روسیه موفق شود، بلافاصله نوبت به جمهوری‌های قرینه آن در منطقه قفقاز و سایر مناطق می‌رسد؛ یعنی به دنبال آن هیچ تضمینی وجود ندارد که جمهوری‌های دیگر خود مختار روسیه در قفقاز و ماورای آن دست به اقدام مشابهی برای جدایی از روسیه نزنند. در این میان می‌توان از جمهوری‌های داغستان، تاتارستان، اینگوش، اوستیای شمالی، آدیغه، قره چای، چرکس، کاباردیا - بالکار و غیره نام برد. همچنین اتحاد فرضی و احتمالی چچن و داغستان می‌تواند افزون بر محروم کردن روسیه از دسترسی به برخی فرصت‌های راهبردی، به محرومیت روسیه از بخش قابل توجهی از دریای خزر منجر شده و بر منافع روسیه تأثیر منفی بگذارد.

این موضوع در سال‌های پس از فروپاشی به یکی از عوامل اختلاف و مناقشه در منطقه تبدیل و سبب بروز بحران‌های ژئوپلیتیکی نیز شده است. جایگاه و اهمیت کشورهای آسیای مرکزی، به دلیل برخورداری از موقعیتی ژئوپلیتیک و از سوی دیگر، به عنوان یکی از منابع عمده سوخت‌های فسیلی جهان، از اواخر دهه ۹۰ و با افزایش اهمیت منطقه خزر، مورد توجه

واشنگتن و کشورهای اروپایی قرار گرفت. این کشورها به شیوه‌های گوناگونی تلاش کرده تا وارد این حوزه که با روسیه و چین هم جوار است، شوند. منطقه آسیای مرکزی، پس از فروپاشی اتحاد شوروی، نه تنها منزوی نشده، بلکه به دلیل موقعیت ژئوپلیتیک و برخورداری از منابع انرژی قابل توجه و نیز مسائل خزر و قفقاز در تمامی مشکلات منطقه اوراسیا و منطقه درگیر شده است.

استقلال خواهی جمهوری چین: راهبرد دور کردن دولت مرکزی یا فرهنگ دینی مردم چین؟

پس از اعلام استقلال چین، هرج و مرج به شکل ملموسی این جمهوری را فرا گرفت و دیپلماسی گفت و گو بین قوای مجریه روسیه و چین نیز به بن بست انجامید. با بی نتیجه ماندن اقدام‌های دیپلماتیک و آغاز سال ۱۹۹۳، شایعه احتمال استفاده روسیه از اهرم‌های نظامی و تهاجم گسترده به خاک چین قوت گرفت. اختلاف‌های مرزی چین و اینگوش فرصتی مناسب در اختیار روسیه قرار داد تا دو دوره جنگ را به چین تحمیل کند. اما با وجود این همه اقدام‌های نظامی و غیر نظامی روسیه، مردم چین دست از ادعای استقلال طلبی خود بر نداشتند. سیاست روس‌ها برای برخورد با چینی‌ها، برخوردی قهری بوده است. نژاد پرستی روس‌ها و تبعیض علیه قفقازی‌ها در مسکو موجب شده در مناطق قفقاز شمالی - مرزهای جنوبی روسیه - از برنامه‌های اقتصادی و پس از دوره شوروی، فرهنگی - اجتماعی خبری نباشد. سیاست‌های روسی برای رشد منطقه نیز به دلایلی چون گزینشی بودن این سیاست‌ها، فساد مقام‌های محلی و به کار نبردن بودجه فدرال در مسیر توسعه مناطق و مهمتر از همه، نبود راهبردی بلند مدت از سوی کرملین برای بازسازی مناطق مسلمانان و به ویژه قفقاز شمالی به ناکارآمدی مجموعه دولت در منطقه انجامیده است (کولایی، ۱۳۸۹، صص ۲۳۶-۲۲۴). اما علت‌های اصلی به کار گرفتن راهبرد واگرایی از سوی چینی‌ها را می‌توان این گونه برشمرد:

۱- سیاسی - اجتماعی: از نظر تاریخی فرهنگ سیاسی مردم چین با عناصری چون مبارزه برای رهایی از سلطه روسیه، فرهنگ ضد روسی، بیگانه ستیزی در آمیخته است. اتکای به خود و استقلال طلبی، عامل مهمی در روس ستیزی مداوم آنها است. قبایل چینی از انسجام زیادی

برخوردارند و مفاهیم استقلال و آزادی و احترام به فرهنگ خویش برای مردم این جمهوری از زندگی بیشتر اهمیت دارد. به همین دلیل به نظر نمی‌رسد سلطه نظامی بتواند بحران عدم حقانیت سلطه روسیه بر چین را حل کند. در واقع از علت‌های اینکه روسیه سیاست‌های استقلال خواهی چین را سرکوب می‌کند، این است که روسیه این جمهوری را به‌عنوان پل عبور، دیگر قومیت‌ها می‌داند؛ چون اگر چین استقلال و آزادی خود را به‌دست بیاورد، همانند بازی دومینو، باعث بلند شدن علم استقلال طلبی دیگر قومیت‌ها خواهد شد و آنها هم به تبعیت از چین به این کار دست می‌زنند.

۲- اقتصادی: چین‌ها ادعا می‌کنند که هیچ‌گاه از ثروت‌هایی که دولت مرکزی روسیه از سرزمین آنها استخراج می‌کند، سهم مناسبی دریافت نکرده‌اند. بنا بر ادعای آنها، ۹۰ درصد سوخت هواپیماهای روسیه از این جمهوری تأمین می‌شود. این جمهوری یکی از مناطق نفت خیز مهم روسیه است، اما از سطح توسعه اقتصادی - اجتماعی پایینی برخوردار است. درگیری‌های سال‌های اخیر روسیه به اقتصاد این جمهوری نیز لطمه زیادی وارد کرد و اکثر مناطق اقتصادی و صنعتی آن در جنگ آسیب دیده است. تحریم‌های مسکو باعث کاهش شدید تولید، کمبود منابع و مهاجرت جمعیت غیر متخصص بومی، فاصله شدید طبقاتی و کمبود کالاهای مصرفی و غذایی و فقر و بیکاری شدید شد. در واقع نابرابری‌های اقتصادی بین مناطق و ضعف سیاست‌گذاری دولت در ایجاد عدالت در این امر، علت اصلی بودند. تخصیص منابع اقتصادی، تعیین قیمت‌ها، نرخ مالیات‌ها در همه مناطق، کاملاً برعکس هم بودند. در واقع حکومت مرکزی به‌جای توجه به کاهش نابرابری، تمایل داشته منابع اقتصادی را در مناطقی متمرکز کند که رهبران آنها از نظر سیاسی با مرکز هماهنگ‌تر بوده‌اند و یا این که در چانه زنی، مهارت بیشتری داشته‌اند (کولایی و دیگران، ۱۳۸۹، ص ۲۳۲).

۳- موقعیت ژئوپلیتیک و ژئوراهبردی: چین در منطقه‌ای واقع شده که حلقه واصل بین قاره‌های اروپا و آسیا، پل ارتباطی میان شمال و جنوب و شرق و غرب، محل تلاقی تمدن‌های بزرگ و کهن، همسایه جهان اسلام و جهان مسیحیت و یکی از مسیرهای حمل و نقل نفت و گاز به اروپا است و این امر بیانگر اهمیت ژئوراهبردی و ژئوپلیتیکی آن است. موقعیت ژئوپلیتیک چین، اهمیت آن را دو برابر کرده و حتی باعث شده تا کشورهای رقیب روسیه با در نظر گرفتن موقعیت این جمهوری در دامن زدن به مناقشه چین تأثیر زیادی داشته باشند.

به صورت حتم تجزیه چین، توانایی روسیه در صدور نفت و گاز به بازار اروپا را به شکل چشم‌گیری کاهش خواهد داد، چون خطوط لوله‌های انتقال نفت و گاز میدان‌های نفتی روسیه و قزاقستان از چین می‌گذرند. با توجه به اهمیت این موضوع، روسیه به هر شکل ممکن در پی آن است که همچنان این مسیر را در کنترل خود داشته باشد.

۴- عامل دینی - مذهبی تندرو: اکثریت جمعیت جمهوری چین، مسلمان و حنفی مذهب هستند. رهبران این جمهوری همواره از اسلام برای بسیج مردم در برابر روس‌ها و حفظ انسجام آنها و جلوگیری از جذب آنها در فرهنگ روس استفاده کردند. اسلام صوفی در منطقه قفقاز یک نیروی انقلابی و تندرو و تجدید نظر طلب بوده است. در دوران اتحاد شوروی دولت روسیه به سرکوب مذهب‌ها، تعطیلی مساجد و مدارس دینی اقدام کرد. در خلال دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ و با اجرای طرح گلاسنوست، احساس‌های مذهبی، افتخارهای قومی و روحیه ضد کمونیستی و ضد روسی مردم چین فرصت بروز یافت. در بررسی حیات معنوی قوم چین، توجه به طریقت‌های صوفیانه جایگاهی ویژه دارد. زیرا این نحله‌ها بر باورهای دینی و تفکر سیاسی این قوم تأثیر زیادی داشته است. اما نفوذ وهابی‌ها در قفقاز از سال ۱۹۹۳ آغاز می‌شود. «مولادی ادوگف، شامیل باسایف و خطاب» از حاملان اصلی ایده وهابی‌گری در چین هستند. اندیشه‌ها و دیدگاه‌های «بهاء الدین محمد»، نظریه پرداز اصلی وهابیت در قفقاز شمالی که خود از محیطی صوفی در داغستان بود، با تأثیر گرفتن از حوادث و اتفاق‌های جنگ چین، تأثیر آشکاری را در رادیکال کردن منطقه گذاشت (پاکتچی و براری، ۱۳۸۸، صص ۳۹-۳۸).

عامل خارجی: آمریکا و متحدانش با استفاده از زمینه‌های داخلی، در بحران چین نقش اساسی ایفا می‌کنند. هدف آنها بیرون راندن روسیه از منطقه راهبردی قفقاز، کاهش نفوذ آنها در دریای سیاه و خزر، و کنترل منابع انرژی حوزه خزر و مسیرهای انتقال آن با عقب راندن روسیه به مرزهای قرن شانزدهم است. آمریکا از گروه‌های تند و اسلامی حمایت می‌کند. بنا بر ادعای مقام‌های کرملین، آمریکا و بعضی از کشورهای منطقه مثل ترکیه، عربستان، پاکستان و طالبان به مبارزان شمال قفقاز کمک می‌کنند. به ادعای آنها، آمریکا و روسیه سعی می‌کنند با نا آرام کردن بخش‌های حیاتی این کشور در نزدیکی دریای خزر (داغستان و چین) که خطوط لوله نفت و گاز این کشور از این منطقه عبور می‌کند، و یکی از مسیرهای مطرح برای انتقال

منابع انرژی حوزه خزر به خارج است، شاه‌رگ نفتی این کشور را قطع کرده و زمینه را برای عبور خطوط لوله نفت و گاز این حوزه از مسیر ترکیه هموار می‌کنند.

به هر حال استقلال احتمالی چچن می‌توانست پیامدهای بسیاری برای فدراسیون روسیه داشته باشد. نخست، چچن می‌توانست پایگاه تروریسم، مرکز انتقال اسلحه و مواد مخدر و پایگاه آموزش شبه نظامیان برای مناطق دیگر شود. دوم، چچن‌ها همواره ایده تشکیل دولت متحده خلق‌های قفقاز را در ذهن داشتند. همان‌گونه که در بحران داغستان دیده شد، می‌توانست با استفاده از وضعیت نا مساعد اقتصادی - اجتماعی این منطقه مردم آن را به استقلال طلبی تحریک کنند. به‌ویژه که جمهوری داغستان حکم دروازه خاورمیانه را دارد. چچن می‌توانست بدین وسیله به خاورمیانه و دریا راه پیدا کند. در نهایت باید گفت که استقلال احتمالی چچن می‌توانست الگویی برای دیگر بخش‌های فدراسیون قرار گیرد، و تابوی تمامیت ارضی فدراسیون را در ذهن رهبران مناطق و جمهوری‌ها بشکند.

در واقع دلیل این کشمکش چند صد ساله بین روسیه و جمهوری چچن، این است که روسیه می‌خواهد از ظرفیت‌های چچن برای مواضع تدافعی خودش در مقابله با تهدیدها و چالش‌های موجود در حیات خلوت خود استفاده کند. و همچنین، سیاست‌های دولت مرکزی، از دلایل اصلی این منازعه مداوم است. سرکوب سیاسی - اجتماعی چچنی‌ها در کنار عواملی مانند توسعه نیافتگی اقتصادی باعث شده تا آنها با تأثیر گرفتن از آموزه‌های تندرو وهابی‌ها و دخالت‌های قدرت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای نفع برنده در ادامه این بحران، به اقدام‌های جدایی طلبانه خشونت آمیز و تلافی جویانه دست زده و نسل به نسل آتش انتقام را در خود زنده نگهدارند؛ به‌شکلی که دیگر روح آزادی خواهی و استقلال طلبی، ویژگی بارز چچنی‌ها بوده و آنها را در بین سایر اقوام روسیه متمایز کند. در واقع، یکی از میراث‌های شوروی برای کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، بی نظمی در مرزهای جغرافیایی این کشورها و عدم تناسب این مرزها است. تعیین مرزهای این کشورها با اهداف سیاسی، نژادی و قومی صورت گرفته و در آن به بسیاری از ملاحظات انسانی، قومی و جغرافیایی توجه نشده است.

نتیجه

این مقاله مروری بر روابط جمهوری چین و روسیه داشت. در این مقاله راهبردهای عملی روسیه از دوران گذشته تا به حال در مقابل چین مد نظر قرار گرفت. در مقابل، واکنش‌های جمهوری چین در برابر روسیه مورد توجه قرار گرفت. به نظر می‌رسد با گذشت چند سال هنوز تصور پایان کامل آن دشوار است. در این چند سال، دو جنگ خونبار در چین رخ داد که جنگ دوم، با وجود کشته شدن رهبران اصلی جدایی طلب چین، به صورت چریکی و تروریستی ادامه دارد و حتی هر از چند گاه، جمهوری‌های مجاور آن نیز دستخوش حملات خشونت‌بار می‌شوند.

در این جنگ‌ها، جمهوری چین به زانو درآمده، بدون امید و بدون آینده و ارتش روسیه همچنان در این جمهوری جدایی طلب که به یک سرزمین نا کجا آباد تبدیل شده حضور دارد، حضوری که به نظر می‌رسد پایان نخواهد داشت. جمهوری چین به یک مشکل برای مسکو تبدیل شده است. دولت مردان روسیه به جای در پیش گرفتن راه گفت و گو تصور می‌کردند، یک جنگ کوچک پیروزمندانه موقعیت آنها را در مقابل مخالفان تحکیم می‌بخشد. در واقع، بحران چین در اساس حاصل ناتوانی سنت تزاری سیاست روسیه در زمینه ایجاد گفت و گو میان قوم‌ها، یا نبود امکان تاریخی ظهور شرایط گفت و گو بین قومیت‌ها است. طبیعت دولت روسی، حاوی دریافتی مکانیکی یا زیست شناسانه از اقتدار بوده است. گونه‌ای ضعف فرهنگی در پذیرش ساز و کارهای مدنی مانند اقدام‌های تلافی جویانه ناپخته، اقدام‌های بی‌هدف و ناتوانی از هر نوع اقناع مجامع بین‌المللی، می‌تواند نتیجه طبیعی رفتارهای خشن دولت روسیه در برخورد با جمهوری چین باشد.

شکل‌گیری چنین شرایطی موجب شده تا ناظران تحولات منطقه آسیای مرکزی بر این عقیده باشند که با توجه به تحولات و مسائل چند وجهی این منطقه و نیز حضور قدرت‌های هسته‌ای در منطقه، باید در آینده شاهد وقوع یک رویارویی سیاسی بزرگ جهانی باشیم. اما این که روس‌ها اصرار بر حفظ این منطقه و به‌ویژه چین حتی به قیمت نابودی شهرها، روستاها و صدها چینی دارند، می‌تواند به دلیل موقعیت جغرافیایی و راهبردی چین که در ضلع جنوبی آن بر خط الرأس رشته کوه‌های قفقاز شمالی تکیه زده و جدایی آن، روسیه را اول از داشتن موقعیت

مسلط در منطقه قفقاز محروم می‌کند. دوم از نظر اشراف این رشته‌ها بر دشت‌های روسیه، می‌تواند آن را به منبع تهدیدی برای روسیه تبدیل کند. همچنین نقش آینده موقعیت چچن در اتصال خطوط لوله نفت خزر به اروپا و جهان خارج، از دید روس‌ها پنهان نیست.

بنابراین با ملاحظه دلایل مفروض گفته شده روس‌ها با تمام انرژی، سعی بر سرکوب جنبش استقلال طلب مسلمانان چچن و حفظ اتصال آن در مجموعه جغرافیای سیاسی روسیه دارند. در مقابل چچنی‌ها نیز سعی بر به ثمر رساندن مبارزات مستمر تاریخی و در آغوش کشیدن آرمان سیاسی دیرینه خود، یعنی استقلال از مجموعه اسلاوی - ارتدوکسی شمال خود که هیچ‌گونه تجانسی با آن احساس نمی‌کنند را دارند. از این رو جدالی سخت بین آنها جریان دارد. و نیز بی شک اقدام‌های پوتین در سال‌های اخیر که حاکی از تعهد او به راهبرد قدرت بزرگ جهانی است، در عین حال خود را به حفظ منافع و خصوصیت‌های ویژه روسیه متعهد می‌داند. نظریه میهن دوستی روشن بینانه او در این راهبرد نقش محوری دارد. این راهبرد در حقیقت راهنمای عملی است که به اولویت‌های ژئوپلیتیک و سمت‌گیری‌های اصولی سیاست خارجی روسیه رسمیت می‌بخشد.

دولت مردان روسی معتقدند که هویت روسیه باید مبتنی بر سنت‌های تاریخی قدرت‌های بزرگ باشد. مسکو همواره در جهت کسب برتری منطقه‌ای در اوراسیا تلاش کرده است. سیاست مداران و راهبردهای روسی از پایان قرن نوزدهم به بعد، آسیای مرکزی و قفقاز را برای کشورشان دارای اهمیت راهبردی تلقی کرده‌اند. با توجه به دگرگونی ژئوپلیتیک آسیای مرکزی و قفقاز، روسیه برای رفع تهدیدهای امنیتی در چند سال گذشته، سیاست‌های متفاوتی پیش گرفته است. مناقشه در برخی از جمهوری‌ها و بحران چچن نشان داد تا هنگامی که مناطق خارج نزدیک در خارج از حوزه نفوذ روسیه قرار دارند، تمامیت ارضی روسیه مورد تهدید امنیتی قرار خواهد گرفت. بی شک گسترش تنش و مشکلات امنیتی و سیر حوادث خشن نظامی چند سال اخیر مثل تنش‌های چچن، بمب گذاری‌ها و شورش‌های داخلی روسیه، ازبکستان و تاجیکستان و نیز وقوع سلسله جنگ‌ها و شورش‌های روسیه و جمهوری چچن و نیز بروز انقلاب‌های رنگی را باید نشانه‌های تأیید این نظر دانسته و اشاره کرد که در قفقاز و به صورت مشخص چچن، گروه‌های اسلام‌گرا به اجبار به ادامه جنگ در قالب نبردهای

کوچک‌تر زمینی روی آورده‌اند. حادثه ۱۱ سپتامبر سیاست‌های امنیتی و دفاعی روسیه و کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز را تغییر داد.

در این مقطع، سیاست‌مداران روسی به این نتیجه رسیدند که خطر تهدیدهای جدید امنیتی داخلی از سوی آسیای مرکزی و قفقاز بیشتر از تهدیدهای امنیتی از جانب ناتو و یا حملات هسته‌ای به روسیه است. کانون نگرانی‌های امنیتی روس‌ها به سمت مرزهای جنوبی کشیده شده است و از همین رو، مسائل امنیتی از قبیل مبارزه با تروریسم، قاچاق اسلحه و مواد مخدر و نیز جلوگیری از ورود موج پناهندگان در راهبرد روسیه جایگاهی مهم پیدا کرده است. در چنین فضایی، امکان تسری اقدام‌های تروریستی در منطقه آسیای مرکزی و به‌ویژه در چین را باید مورد تحلیل قرار داد. همچنین موضوع پیوستن روسیه به سازمان کنفرانس اسلامی مدتی است که مطرح شده است. اینکه روس‌ها چه نیتی از عضویت در این سازمان اسلامی دارند، تا حدودی مبهم است. به نظر برخی کارشناسان، این عمل یک اقدام تاکتیکی و ابزاری برای پوشش موضوع چین و مسلمانان قفقاز است.

در واقع تهدید چین، ترس کاملاً محسوس نخبگان فکری و سیاسی روسیه از یک نا آرامی و کشمکش درونی را تأیید می‌کند. روسیه برای حفظ ثبات و امنیت در مرزهای خود، تأمین امنیت شهروندان روس تبار، جلوگیری از حضور نیروهای خارجی در نزدیک خود و به‌ویژه جلوگیری از تجزیه و استقلال واحدهای ترکیب دهنده فدراسیون، با نگرانی تحولات منطقه را دنبال می‌کند. نا آرام‌ترین منطقه قفقاز، چین، که در دره پانکیسی که محل تجمع مبارزان چینی برای دریافت کمک‌های خارجی از سوی جنوب است، از گذشته‌های دور تا به امروز، سودای استقلال طلبی در سرداشته است. در واقع منطقه آسیای مرکزی و قفقاز جزء عرصه منافع امنیت ملی روسیه است. و به‌عنوان یک منطقه ژئوپلیتیک شناخته می‌شود.

در واقع روسیه نسبت به سرنوشت اقلیت‌های روسی در این کشورها حساسیت خاصی دارد. یک عنصر مهم در سیاست منطقه‌ای روسیه، حمایت از نژاد روس است. این امر امروزه بسیار مورد توجه سیاست‌مداران روسی است. البته نمی‌توان کتمان کرد که تروریست‌هایی در میان مبارزان چینی وجود دارند و اسلام‌گراهای رادیکال و بنیادگرا در میان جمعیت پراکنده سرزمین چین دیده می‌شود، اما اگر دولت مردان روسیه همه چینی‌ها را با یک برچسب تروریست یا وهابیت شناسایی و معرفی کنند، این اقدام تنها راه حل ایجاد صلح و امنیت بین

روسیه و چچن و تنها رهیافت شناخته شده برای قبول مسئولیت در هر دو طرف را تکذیب می‌کند و از بین می‌برد. در مجموع همه این موارد باعث می‌شوند تا همان‌گونه که برژینسکی در کتاب خود به نام «صفحه شطرنج» نوشته است، منطقه آسیای مرکزی را نمونه مرکز ژئوپلیتیک بدانیم. همه اینها نشان می‌دهد که روسیه هیچ‌گاه برنامه بلند مدت و مشخصی برای اداره قفقاز شمالی نداشت. از این روی، موج استقلال خواهی مردم مسلمان چچن و دیگر جمهوری‌های مسلمان نشین روسیه فرو نخواهد نشست.

منابع و مأخذ

الف- فارسی

۱. آکینز، شیرین (۱۳۶۶)، *اقوام مسلمان اتحاد شوروی*، مترجم علی خزعلی، مشهد: آستان قدس رضوی.
۲. انوری، حمیدرضا و مرتضی رحمانی موحد، (۱۳۸۷)، *سازمان همکاری شانگهای؛ چشم انداز به سوی جهان چند قطبی*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۳. بشیریه، حسین (۱۳۸۶)، *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: نشر نی.
۴. پاکتچی، احمد و خدایار براری، (زمستان و بهار ۸-۱۳۸۷)، «عوامل مؤثر بر استقلال طلبی قوم چچن»، *فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز*، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، سال دوم، شماره ۳، صص ۴۲-۲۳.
۵. راسخ، حمید (۱۳۷۶)، «بحران چچن»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، سال ششم، دوره سوم، شماره ۱۷، صص ۹۲-۵۷.
۶. روچ، گرین (۲۰۰۴)، «قفقاز؛ میدان خونین منازعات خاموش نشده»، *لوموند دیپلماتیک*، صص ۲-۱.
۷. کولائی، الهه و دیگران (۱۳۸۹)، *بررسی زمینه‌های نظری و تاریخی همگرایی و واگرایی در فدراسیون روسیه*، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
۸. کولائی، الهه (۱۳۸۳)، *علل و پیامدهای توسعه روابط فدراسیون روسیه و اسرائیل (با نگاهی به جمهوری اسلامی ایران)*، تهران: انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۹. کولابی، الهه و سیده مطهره حسینی (۱۳۸۹)، «رویارویی روسیه با چچن: زندگی در مرز خشونت»، *فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۷۱، صص ۱۰۲-۸۵.

۱۰. گرا، کریستیان (۱۳۷۷)، حکومت های مارکسیست- لنینیست از سال ۱۹۱۷ تا عصر حاضر، ترجمه امان الله ترجمان، تهران: پرشکوه.
۱۱. منفرد، افسانه و بیات، کاوه (۱۳۷۴)، **چچنها در گذر تاریخ**، تهران: انتشارات دائرة المعارف اسلامی.
۱۲. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۹)، «مسکو و جمهوری های پیرامونی در دوران شوروی: چارچوبی تحلیلی برای درک روابط و اقدامات»، **فصلنامه سیاست**، دوره ۴۰، شماره ۲، صص ۲۶۶-۲۴۷.
۱۳. نقیب زاده، احمد (۱۳۸۶)، «موضع تدافعی»، **همشهری دیپلماتیک**، سال دوم، شماره ۱۸، صص ۴-۵.
- ۱۴-نوری، علیرضا (۱۳۸۶)، «نوستالژی پوتین»، **همشهری دیپلماتیک**، سال دوم، شماره ۱۷، صص ۵۹-۵۸.
۱۵. نوروال، آلتا جی (۱۳۸۸)، «سیاست قومیت و هویت»، ترجمه محمد خضری و دیگران، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، صص ۹۱-۱۰۴.
۱۶. واعظی، محمود (۱۳۸۵)، «تحولات سازمان همکاری شانگهای و عضویت ایران»، **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۵۳، صص ۳۲-۷.
۱۷. ولایتی، علی اکبر (۱۳۸۶)، «دغدغه امنیت»، **همشهری دیپلماتیک**، سال دوم، شماره ۱۸، صص ۲-۳.

انگلیسی

- Adomit, Hannes(1995), "Russia as a Great Power in World Affairs: Images and Reality", London: **International Affairs**, Vol. 71, No. 1, pp. 103-115.
- Avtorkhanov, Abdurahman(1992), "The Chechens and Ingush During the Soviet Period and it's Antecedents", New York: ST, **Martin's press**, pp. 52-65.
- Barbara A. Anderson & Brian D. Silver(1982), "Linguistic and Ethic Russification", pp. 100-109, Available at: www.lituanus.org/1980_1/80_1_03.htm , (Accessed on 2 Sep.
- Bennigsen, Alexander & Broxup, Marie (1985), "The Islamic Threat to Soviet State", London, pp.7-21.
- Central Asian(2001), **Islamist Mobilization and Regional Security**, International Crisis Group, Asia Report, pp. 23-36, Available at: www.crisisgroup.org , (Accessed on 16 Oct. 2010).
- Herrmann, Richard(1994), "Russian Policy in the Middle East: Strategic Change and Tactical Contradictions", **Middle East Journal**, Vol. 48, No. 3, pp. 450- 459.
- Jaimoukha, Amjad(2005), "The Chechens: A Hand Book", London.
- Margolis, Eric, "**Chechnya: We Will Make You Fill What We Fill**", April 8, 2010, www.huffingtonpost.com, (accessed on 12 Aug. 2010).
- Simes, Dmitri(2007), "Losing Russia", **Foreign Affairs**, Vol. 86, No. 6, pp. 36-52.